

## فصل هشتم

### حرف ربط

حرف ربط یا «پیوند» کلمه‌ای است که دو عبارت یا دو کلمه را به یکدیگر ربط و پیوند دهد. و آن بر دو قسم است: مفرد، مرکب.  
حروف ربط مفرد: و، یا، پس، اگر، نه، چون، چه، تا، و مانند اینها.  
حروف ربط مرکب: / چونکه، چندانکه، زیرا که، همینکه، همانکه، بلکه، چنانکه، چنانچه، تا اینکه و مانند اینها.

«تا»

لفظ «تا» در جایی که به معنی انتها باشد و با متمم ذکر شود از حروف اضافه باشد مانند:

از امروز تا سال هشتاد و پنج      بیالدش گنج و بکاهدش رنج

[فردوسی]

و چون حرف ربط باشد به معانی دیگر است از قبیل:

۱. شرط:

تا غم نخورد و درد نیفزود قدر مرد  
تالعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت

۲. مرادف «همینکه»:

تا برگرفت قافله از باغ عندلیب      زاغ سیه به باغ درآورد کاروان

[فرخی]

۳. عاقبت و فرجام:

تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن      تا ببینیم که از غیب چه آید به ظهور

۴. سببیت و نتیجه:

نام نیک رفتگان ضایع مکن      تا بماند نام نیکت برقرار

[سعدی]



### تمرین شصت و دوم

در اشعار ذیل قیود و حروف ربط را معین کنید:

نخواهی که باشد دلت دردمند	دل دردمندان برآور ز بند
در جوانمردی جایی است که هرگز نرسید	هیچ بخشنده و هرگز نرسد زین پس هم
یکی داستان گویم ار بشنوید	همان بر که کارید آن بدروید
توقع دارم از شیرین زبانت	اگر تلخ است اگر شیرین جوابی
غمناک نباید بود از طعن حسودای دل	شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد
خواهی اطلس بپوش و خواهی دلق	با خدا باش در میانه خلق
سخن چون برابر شود با خرد	ز گفتار گوینده رامش برد
بدان کز زبان است مردم به رنج	چو رنجش نخواهی زبان را بسنج

۵. مرادف «که»:

عمر گرانمایه درین صرف شد      تاچه خورم صیف وچه پوشم شتا  
[سعدی]

۶. مرادف «چندانکه» و «هرقدر»:

مزن تا توانی بر ابرو گره      که دشمن اگرچه زیون دوست به  
[سعدی]

بد و نیک مانند ز ما یادگار      تو تخم بدی تا توانی مکار  
[فردوسی]

۷. دوام و استمرار:

تا سال و ماه و روز و شب است اندرین جهان  
فرخنده باد روز و شب و سال و ماه تو

[فرخی]

۸. به معنی زنهار:

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی      که گر کار بندی پشیمان شوی  
[سعدی]

●  
تمرین شصت و سوم

در این اشعار معانی «تا» را معین کنید:

ازین مرد داننده بشنو سخن	ز بد تا توانی سگالش مکن
که گردی از آن شاد چون بگذری	بیفزای نیکی تو تا ایدری
بمان تا بگوید تو تندی مکن	سخنگوی چون برگشاید سخن
بزی راد و شادان دل و ارجمند	نگر تا نداری هراس از گزند

کلمه «که» در صورتی که حرف ربط و پیوند باشد به حسب مقام در معانی مختلف به کار می رود از قبیل:

۱. سببیت و تعلیل: ای فرزند راستگو باش که راستی مایه رستگاری است.

۲. تفسیر و تبیین:

شنید ستم که هر کوکب جهانی است  
جداگانه زمین و آسمانی است

[نظامی]

۳. در مورد مفاجات و امر ناگهانی:

درین سخن بودیم که دو هندو از پس سنگی سر بر آوردند.

[گلستان]

۴. به معنی اگر: بنده گنهگار چه کند که توبه نکند، چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را.

۵. به معنی بلکه:

### تمرین شصت و چهارم

در اشعار ذیل معانی «که» را معین کنید:

که تن پروران از هنر لاغرند  
که تاماند آن بر تو نفرین بود  
که ای بیهده مرد پرخاشجوی  
نیچی سر از شرم پروردگار  
که روشن کند عیب بر روی من  
که رحمت بر ندت چو رحمت بری

خردمند مردم هنر پرورند  
منه نو رهی کان نه آئین بود  
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی  
چنان رو که پرسدت روز شمار  
چو آن کس نباشد نکو گوی من  
مشو تا توانی ز رحمت بری

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است  
که هر خاری به تسبیحش زبانی است

[سعدی]

۶. به معنی «از» متمم صفت تفضیلی: به سختی مردن به که بارمنت  
دونان بردن.

۷. در موقع دعا:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد      که رحمت بر آن تربت پاک باد

[سعدی]

میازار موری که دانه کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است

[فردوسی]

«چه»

کلمه «چه» در صورتی که به معنی تعلیل مرادف «زیراکه» یا در مورد  
مساوات و برابری مرادف «خواه» باشد از حروف پیوند است.  
مثال تعلیل: ای فرزند هنرآموز چه بی هنر همه جا خوار و بی مقدار  
است.

بعد از «چه» تعلیل «آوردن لفظ «که» غلط و نادرست باشد. مثال  
مساوات و برابری:

چه مردن دگر جا، چه در شهر خویش  
سوی آن جهان ره یکی نیست بیش

[اسدی]

دست کوتاه باید از دنیا      آستین چه دراز و چه کوتاه

[سعدی]

و در صورتی که به معنی «چقدر و بسیار» باشد از قیود است:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری به امیدی رسد امیدواری  
«چه» اگر به معنی چیز باشد موصول است و چون پرسش را برساند از  
ادوات استفهام است.

مثال موصول:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

[سعدی]

مثال استفهام و پرسش:

کافران از بت بیجان چه تمتع دارند  
باری آن بت پرستند که جانی دارد

تبصره. کلمه «چو» با واو، مخفف «چون» به معنی «مانند» و «وقتی که»  
باشد و در غیر این صورت «چه» بدون واو است:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک      چه برتخت مردن چه برروی خاک

[سعدی]